



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق و آداب معاشرت مبلغ - ۱

استاد: رنجبر زید عزه

اردیبهشت ماه ۱۳۹۵

مرکز آموزشهای تخصصی تبلیغ - تربیت راهنما

«تأملی و تدبّری در آیه تبلیغ»

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست. [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده، و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (احزاب)

همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند.

۱- از آیه ۳۸ معلوم می‌شود که ملاحظه‌کاری در اجرای فرامین الهی جائز نیست. مراد از ملاحظه‌کاری یعنی جوّ عمومی مردم یا روابط اجتماعی حاکم بر محیط زندگی یا دلبستگی‌ها و وابستگی‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هیچ‌کدام مانع از ابلاغ دستورات الهی نمی‌شود. اصلاً سزاوار نیست که پیامبری چنین مرعوب باشد. بدون چون و چرا باید دستور روشن الهی اجرا گردد. از ذیل آیه شریفه که فرمود و کان امرالله قدراً مقدوراً معلوم می‌شود که هیچ دستوری از دستورات الهی بی‌حساب و بی‌ملاحظه صادر نشده است هر ملاحظه‌ای و حسابگری که لازم بود خداوند به آن عنایت داشته و دارد و نیازی به حسابگری دیگر نیست.

در آیه ۳۹ که محل بحث است قاعده کلی را برای همه‌ی مبلغان در همه‌ی دوران‌ها بیان می‌فرماید. انبیاء گذشته و این رسول گرامی اسلام (ص) و هر کس در مسیر تبلیغ الهی گام بردارد هیچ‌کس از این قاعده مستثنی نیست.

۲- آیه‌ی شریفه به صورت موصول وصله است، یعنی همه‌ی کسانی که در راه تبلیغ دینی هستند مشمول آیه‌ی شریفه‌اند از طرف دیگر هر مبلغی با هر رتبه‌ی تبلیغی از حیث اهمّیت و یا از حیث شعاع تبلیغی را شامل می‌شود.

۳- فعل ماضی در صله‌ی این موضوع آمده که از آن استمرار فهمیده می‌شود. یعنی همه آنانی که در هر

دوره‌ای به این امر خطیر می‌پردازند را شامل می‌شود.

از طرف دیگر همه‌ی حالات را هم در بر می‌گیرد یعنی استمرار تبلیغ در همواره زندگی و از طرف دیگر در

همه‌ی رفتارهای شخصی و اجتماعی، اینان تبلیغ می‌کنند.

بنابراین یک مبلغ چه در حال سخن گفتن یا نوشتن یا حتی رفتارهای شخصی زندگی مثل خوردن و

خوابیدن هم وقتی با دیگران است می‌تواند این مسئولیت تبلیغ را به انجام برساند.

۴- تبلیغ دین گاهی لباس عملی و حکمت و گاهی با موعظه و اندرز و گاهی با جدل صورت می‌گیرد که

همه مصادیق تبلیغ هستند.

۵- نکته دیگر این است که تبلیغ دینی تبلیغ خودیّت و منیّت یا حزب خود نیست و هیچ رنگ غیر خدائی

در آن راه ندارد، تبلیغ رسالات الهی است.

۶ - زیبا این است که در کریمه قرآنی رسالت به صورت جمع سالم ذکر شده رسالات و این معلوم می‌شود

که هر مبلغی رسالتی دارد و گاهی یک مبلغ در شرائط مختلف رسالت‌های متفاوتی دارد. و واژه رسالات

همه را در بر می‌گیرد.

در سوره اعراف جریان تبلیغ رسالت حضرت نوح علیه‌السلام خداوند سبحان از گفتگوی حضرتش با

قومش چنین نقل می‌فرماید:

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱)

گفت: «ای قوم من، هیچ‌گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) «الاعراف»

پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم و چیزهایی از خدا می‌دانم که [شما] نمی‌دانید.

با تصریح آیه ۶۱ مبنی بر این که او رسولی از ناحیه پروردگار عالمیان است مع الوصف در آیه ۶۲ می فرماید رسالات پروردگارم را تبلیغ می کنم. معلوم می شود یک رسول (یک مبلغ) گاهی رسالت های متعددی دارد. در جریان تبلیغ رسالات حضرت شعیب علیه السلام بعد از این که قومش مبتلا به عذاب شدند و هلاک گردیدند خطاب به هلاک شدگان فرمودند:

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳)
«الأعراف»

پس [شعیب] از ایشان روی برتافت و گفت: «ای قوم من، به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم و پندتان دادم؛ دیگر چگونه بر گروهی که کافرند دریغ بخورم؟»

۷- اضافه شدن رسالات به اسم ظاهر و جلاله الله هم خود می تواند پیامی را برساند چه این که این رسالت اختصاص به الله دارد یعنی همه ی اسماء و صفات الهی در این رسالات نقش دارند. ظهور و جلوات حق تعالی با همه ی اسماء و صفاتش برای انسان ها (هدایت انسان ها) با این رسالات تبیین می شود. همین الله که رب العالمین است که رسولان الهی رسول رب العالمین هستند و همان که رب هر رسولی است.

۸ - و یخشونه تعبیر دقیق و پرمغزی است یعنی همان طور که تبلیغ مستمر و مدام و در همه ی حالات است خشیت مبلغ هم مستمر و مدام است و اگر تعبیر و یخشونه آورده شاید این را بتوان برداشت نمود که تبلیغ در حالی باشد که خشیت دارد گویا تبلیغ حقیقی از آن کسی است که دارای خشیت باشد و تبلیغ بدون خشیت ارزشی ندارد.

۹- مسئله ی دیگر توحید در خشیت است همان طور که مبلغ رسالات الله را تبیین و تبلیغ می کند باید از همان منبع رسالات خشیت داشته باشد و علاوه بر آن از غیر او هم خشیت نداشته باشد. شاید این نحوه از نفی خشیت دیگران مؤید همان اختصاصی باشد که با عبارت رسالات الله تفهیم نموده است. یعنی با تعبیر رسالات الله این را تفهیم نمود که این ها فقط تبلیغ رسالات الله دارند (اضافه رسالات به الله)

به دنبال آن می‌فرماید و یخشونه یعنی فقط تبلیغ رسالات خداوند و فقط خشیت از او و زدودن خشیت از

اغیار

۱۰- اما مراد از خشیت چیست؟ پرواضح است که گاهی خشیت را به خوف معنی می‌کنند ولی در قرآن

کریم واژه‌ها علاوه بر معنای ذاتی‌شان معنایی اصطلاحی را هم به همراه دارند بلکه می‌توان گفت که با

توجه به آیات مختلف می‌توان مراد معنایی قرآن از یک واژه را تحصیل نمود.

در رابطه با خشیت آنچه جالب است اولاً مسئله‌ی علم است. یعنی اگر از نگاه قرآن به کسی توصیه خشیت

بشود باید به او توصیه شود که اهل علم باشد و اگر کسی را به خشیت ستودند پس او دارای علم است و

این دو نکته از کریمه‌ی قرآنی فهمیده می‌شود. به هر دو آیه توجه شود!

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

(۲۸) «فاطر»

و از مردمان و جانوران و دامها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم]. از بندگان خدا تنها

داناينند که از او می‌ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است.

اما این نهایت قصه نیست در سوره‌ی مبارکه حشر آیه ۲۱ می‌فرماید:

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) «حشر»

اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می‌دیدى .

و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آنان بیندیشند.

معلوم می‌شود که خشوع به معنی نرمی و خضوع همراه با متصدع بودند یعنی پذیرا بودن و با همه‌ی وجود

مثل زمین تشنه که آب را می‌بلعد حقیقت هدایت و قرآن را پذیرفتن از ثمرات و آثار خشیت الهی است.

یعنی خشیه‌ی الله باعث می‌شود که انسان هم خاشع و متصدع گردد. معلوم می‌شود که اثر خشیت همین

است. البته در آیه شریفه با لو أنزلنا فرض نزول قرآن بر کوه را بیان فرموده ولی با ذیل آیه که فرمود:

و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون ۲۱ حشر

معلوم می‌شود که برنامه ربوبیت در تربیت انسان هم به همین سیاق است و به همین روش و نظم صورت می‌گیرد. بنابراین مبلغ دین باید نسبت به آنچه تبلیغ می‌کند با همه وجودش پذیرا باشد. در غیر این صورت او اهل خشیت نبوده و توفیق تبلیغ رسالات الهی را ندارد.

«تواضع»

پرواضح است که الگوی مبلغان الهی رسولان الهی هستند و خصوصاً در امت اسلامی و لکم فی رسول الله أسوةً حسنةً

رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین أسوه و الگو هستند. و این هم پوشیده نیست که جایگاه نوری حضرت ختمی مرتبت فراتر از درک و فهم ماست و هرچند او در غار حرا در خلوت جانانه‌اش با جانانه‌اش صعودی منیع دارد مع الوصف برای تبلیغ رسالات الهی باید فرود آید با مردم کوچه و بازار همسان باشد با غم و شادی و فراز و فرود زندگی و سختی‌های روزگار همپایه مردم باشد و گاه به کمترین امکانات و وسیله تعیش قناعت کند.

اساساً کلمه تواضع خود بار معنایی دقیقی را به دوش می‌کشد. از باب تفاعل از واژه وضع یعنی فرود آمدن پایین بودن و خود را علی‌رغم جایگاهش با فرودستان همراه نمودن.

البته واضح است که این به معنی نادیده گرفتن اعتبارات اجتماعی است نه فرود آمدن معنوی.

لذا هیچ مبلغی خود را فرادست مردم نمی‌نشانند و خود را از حیث باطنی بالاتر نمی‌داند چه این که اگر ببیند او مبتلا به عجب و کبر دو صفت رذیله است و از شایستگی سقوط خواهد کرد.

بنابراین وقتی تواضع برای مبلغ گفته می‌شود یعنی به حسب ظاهر با دانشی که دارد و برای او اعتباری آورده و باوری ساخته او را زندانی عجب نکند و اعتبارات اجتماعی را کناری افکند و با ضعفای جامعه همنشین گردد.

افرادی که گاه از حیث اقتصادی گاه سیاسی و گاهی سنی هم شأن او نیستند دست آنها را بگیرد و قدم به قدم او را بالا ببرد.

ویژگی و صفت تواضع یک امر پسندیده‌ای است که قرآن کریم و روایات مأثوره به آن توصیه می‌کنند کریمه قرآنی

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳) «الفرقان»

و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

شاید درک بنده از رحمانیت خداوند مقتضی این باشد که انسان را متواضع می‌کند. که اولین صفت عبادالرحمن را مشی متواضعانه بر زمین معرفی می‌فرماید. هون از ماده هان بر وزن قال یعنی لان و سهل و در مصباح المنیر آمده است یمشون علی الارض هوناً ای رفقا و سکینه با نرمی و سهولت و مدارا راه رفتن و در عین حال آرامش و وقار داشتن معنای مشی یا هون است.

این راه رفتن متواضعانه را به گونه‌ی دیگری و جامع‌تری می‌توان تبیین نمود و آن این‌که رفتارشان متواضعانه و سبک و با وقار است شاید جمله مبارکه اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً که یک رفتار خردمندانه در قبال رفتار جاهلانه و بی‌ادبانه باشد قرینه‌ای بر این مراد دانست البته واضح است کسی که رفتار متواضعانه است یقیناً راه رفتن او هم متواضعانه است و یا کسی که در راه رفتن خردمندانه و متواضع راه می‌رود معلوم می‌شود او اساساً انسانی متواضع و خردمند در عرصه‌های مختلف است. نکته قابل تأمل قرآنی این است که در این کریمه قرآنی وقتی سخن از مشی متواضعانه است تعبیر یمشون علی الارض دارد یعنی مشی بر زمین ولی در قرآن کریم مشی با «فی» هم متعدی شده است.

در سوره مبارکه‌ی لقمان آیه ۱۸:

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد.

وَ أَقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) «لقمان»

و در راه رفتن خود میانه رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه بانگ خران است.

و همچنین در سوره مبارکه اسراء از خطاباتنی که قرآن کریم به مؤمنین دارد این است.

وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) «الاسراء»

و در [روی] زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت، و در بلندی به کوهها نمی توانی رسید.

معلوم می شود که: الف: کسی که با مرح راه می رود با خیال بافی و تبختر و فخر فروشی راه می رود و از طرف دیگر ملاحظاتی هیكلی و دنیائی او را به این نوع راه رفتن وا داشته است.

بنابراین راه رفتن مَرَحی راه رفتنی است که انسان به قد و قامت خود و به زور و قوت پاها و جسم خود بنزد لذا قرآن می فرماید تو هر چقدر پاهایت قوی باشد و قوت کشیده باشد به بلندای کوهها نمی رسی و زمین را نمی توانی بشکافی و از طرف دیگر یک خوشحالی های درونی باعث این گونه راه رفتن می شود که من خیلی بالاترم و بهترم و دیگران از من پائین تر و کم اهمیت تر هستند. که می فرماید ان الله لا يحب كل مختال فخور خداوند هیچ خیال باف و فخر فروشی را دوست ندارد معلوم می شود این راه رفتن مَرَحی از مصادیق مختال فخور است.

البته می توان مجموعه ای از رفتارهای متواضعانه را از سوره مبارکه لقمان فهمید آن جا که می فرماید واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک معلوم می شود که انسان متواضع در نوع راه رفتن و گام برداشتن و نحوه سلوک با زمین زیر پایش تا نوع نگاه به دیگران و حتی سخن گفتن و اندازه صوت و صدا را مدیریت می کند.

و در هیچ کدام از این اعمال و رفتارهای او تکبر برداشت نمی شود.

۲- نکته دوم تعبیر و لا تمش فی الارض است راه رفتن متکبران و خیال بافانه را می فرماید در زمین این گونه راه نرو معلوم می شود کسی که مبتلا به خیال بافی و تکبر و مَرَح شده او در زمین است ولی راه رفتن

متواضعانه را با مشی علی بیان می‌کند یعنی متواضع بر زمین راه می‌رود نه در زمین متکبر خیال می‌کند بر زمین چیره است او در زمین فرو رفته و متواضع گرچه خود را پائین نگه می‌دارد و از اعتبارات و خیالات برحذر است ولی در واقع او بر زمین سوار است او بالاتر از زمین و مسلط بر زمین است.

این یک ویژگی عمومی برای انسان مؤمن است ولی یک مبلغ دینی از آنجائی که آئینه‌ای برای دین است باید در این صفات محموده به نهایت بکوشد و نمونه‌ی یک تربیت دینی را در رفتارش به دیگران ارائه دهد.

در روایت نبوی صلی الله علیه و آله چنین آمده که حضرتش فرمودند:

مالی لا أرى عليكم حلاوة العبادۃ؟ قالوا و ما حلاوة العبادۃ؟ قال: التواضع

معلوم می‌شود که کسی که تواضع ندارد شیرینی عبادت و بندگی در او ظهور نکرده است. عن رسول الله صلی الله علیه و آله: ان أفضل الناس عبدا من تواضع عن رفعة دقت شود می‌فرماید از بلندائی تواضع کند و خود را پایین آورد معلوم می‌شود که تواضع برای انسان‌هایی است که رفعت و اعتبار اجتماعی بالائی داشته باشند لذا تواضع از بزرگان برای زبردستان است نه زبردستان برای بزرگان که چاپلوسی خواهد بود نه تواضع.

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام: زینت الشریف التواضع

زینت انسان شریف (بزرگ‌زاده) به تواضع است.

تواضع در قبال صاحبان مُکنت در تربیت دینی نهی شده است گویا آلودگی به شرک است.

عن علی علیه‌السلام: من أتى غنياً فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دینه.

و حتی در قبال اغنیاء به جهت غنا و ثروت آنها رفتار دیگری سفارش شده.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: ما أحسن تواضع الأغنیاء للفقراء طلباً لما عند الله و أحسن منه تیه الفقراء

علی الأغنیاء إتکالاً علی الله تواضع اغنیاء برای فقراء برای خدا چقدر نیکوست و بی‌اعتنائی و سرفرازی

فقراء بر اغنیاء با توکل بر خداوند زیباتر از آن است.

طبق روایات رسیده از اهل البیت علیهم السلام رفعت و بالا بودن و بزرگ شدن در چشم مردم، محبت و دوستی مردم، اُبَهِت (هیبت) سامان یافتن کارها نشر فضیلت‌ها، دریافت حکمت و علم و عقل و رفعت یافتن به عظمت و مجد الهی از ثمرات تواضع است.

از سیاق روایات و پاداشی که برای متواضع بودن وعده داده شده معلوم می‌شود که تواضع فقط یک رفتار ظاهری متواضعانه و نرم نیست بلکه یک ویژگی قلبی و باطنی چه این که ثمرات باطنی دارد. لذا اگر قلب متکبر باشد و رفتار ظاهری نرم و متواضعانه باشد او انسان متواضع محسوب نمی‌شود چه این که به جهت جوّ ظاهری و عمومی جامعه و یا مطامع و اغراض دنیائی و فریب‌کاری‌های ظاهری موجب رفتارهای مؤدبانه و نرم و خوب باشد ولی در درون هیچ اعتقادی به این فضیلت نداشته بلکه بسیار هم متکبر باشد. نکته دیگر این که تواضع و فروتنی در قبال مؤمنان یک ارزش والائی دارد وقتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب می‌فرماید:

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) «الحجر»

و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان [کافران] را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز، و بر ایشان اندوه مخور، و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) «شعراء»

و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر.

وقتی پیامبر اکرم مبلّغ راستین الهی و داعی باذن الله و انسان معراج رفته و واجب التکریم مأمور به خفض جناح (نهایت تواضع و فروتنی) در قبال مؤمنین می‌شود تکلیف بقیه مؤمنین نسبت به مؤمنان معلوم است همین‌طور مبلّغین نسبت به مخاطبین تبلیغی در حوزه‌ی تبلیغ خود وظیفه تکریم مؤمنان را دارند.

خصوصاً روایاتی که قیمت بالا و ارزش زیاد مؤمن را بیان می‌کند و مؤمن را از کعبه محترم‌تر می‌داند اگر ضمیمه‌ی این آیات شود تکلیف مبلّغان روشن می‌شود و خطیر بودن و پر خطر بودن رفتار مبلّغ بهتر فهمیده می‌شود.

طبق دستوری که امام عصر عجل الله فرجه الشریف طبق نقل به بعضی از مراجع فرموده باشند اجلس فی دهلیز منزلک معلوم می شود که با مردم بودن و در کنار آنها بودن و در درس مؤمنین قرار گرفتن و از هرگونه حاشیه سازی های دنیائی پرهیز نمودن از ویژگی های سربازان امام عصر عجل الله فرجه الشریف است. راه و روش ائمه علیهم السلام امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین آنها کجا و راه و روش دنیازده و دنیاطلبانه کجا. دیدن انسانی و به یاد خدا و قیامت افتادن کجا و دیدن انسانی و به فکر عقب ماندگی های اعتباری و دنیائی افتادن کجا.

آری یک مبلغ دینی باید رنگ و بوی اُسوه های الهی را داشته باشد و مردم با دیدن آنها به یاد دنیا و طالب دنیا و رقابت های دنیائی نباشند بلکه دیدن آنها مردم را به یاد خدا اندازد و وقتی پای سخن مبلغ و همراه او می گردند بر علم شان افزوده گردد.

اخلاص

روشن است که در تبلیغ دینی اخلاص نقش مهمی دارد چه این که تبلیغ دین هم باید دینی باشد و دین تبلیغی نیست به این معنی که صرفاً ما مأمور به تبلیغ باشیم و بس بلکه در تبلیغ دینی اول خود مبلغ هدف است و اساساً تبلیغ بدون بهره مندی مبلغ از دین را قرآن کریم ناپسند و غیر عاقلانه می داند:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴) «البقره»

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می خوانید؟ آیا [هیچ] نمی اندیشید؟

البته در تبلیغ دینی دو گونه اخلاص توأمأ مدّ نظر است هم دین باید خالص باشد و هم مبلغ دینی باید خالص باشد چه این که هر کدام اگر ناخالص بودند آن رسالت الهی تبلیغ نشده و یا رسالت الهی به صورت التقاط به مردم (مخاطب) رسیده است.

لذا در آیات قرآنی انبیاء عظام را از هرگونه وابستگی و تعلق پیراسته می کند و هیچ امر غیر خدائی را برای آنها نمی پسندد.

وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) «البقره»

و [اهل كتاب] گفتند: «یهودی یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید»؛ بگو: «نه، بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گرا [هستم]؛ و وی از مشرکان نبود.»

ابراهیم از هرگونه شرکی پیراسته است و ملت و روش و آئین او هم هیچ‌گونه کجی و آلودگی ندارد. و این دو از هم جدا نیستند.

به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸)
«یوسف»

بگو: «این است راه من، که من و هر کس پیروم کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم، و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.»

البته این مسئله‌ی نفی شرک در آیات دیگر به صورت تفصیل تحلیل شده شرک به جهت وابستگی است و هرگونه نیاز و وابستگی انسان با عنایت خداوند حلّ و فصل می‌شود و از دیگران کاری ساخته نیست.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتِّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴)

بگو: «آیا غیر از خدا پدیدآورنده آسمانها و زمین سرپرستی برگزینم؟ و اوست که خوراک می‌دهد، و خوراک داده نمی‌شود.» بگو: «من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است، و [به من فرمان داده شده که:] هرگز از مشرکان مباش.»

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵)

بگو: «اگر به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.»

مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶)

آن روز، کسی که [عذاب] از او برگردانده شود، قطعاً [خدا] بر او رحمت آورده، و این است همان رستگاری آشکار.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) «الأنعام»

و اگر خدا به تو زبانی برساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، و اگر خیری به تو برساند پس او بر هر چیزی تواناست.

هرگونه قید باطنی که مسیر عمل و هدف عمل را از حق تعالی منحرف سازد خود شرک است و منافی اخلاص و اخلاص یعنی رهائی عمل در همه‌ی مراتب از همه‌ی شوائب. (هم باطن عمل و نیت و هم ظاهر عمل و صورت عمل به قصد و نیت خداوندی و طبق رضا و دستور او صورت گیرد)

- البته در قرآن کریم از این خلوص به اخلاص دین تعبیر شده است. اخلاص دین یعنی دین فقط دینی که خداوند مردم را دعوت کرده و اخلاص دین یعنی همین دین خالص را برای خدا متدین باشد چون گاهی دین اثر دنیائی و منافع دنیائی دارد.

- دین خالص فقط برای خداست یعنی در هیچ جای این عالم دین خالص یافت نمی‌شود همه‌ی دین‌ها مشوب به الهام‌های شیطانی و ملهم از هواهای نفسانی و آمیخته‌ی با جهل و نادانی است ولی دینی که دین باشد و از همه انحرافات و شوائب پیراسته و وارسته باشد فقط دین الهی و دینی است که از حق تعالی آمده است.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) «الزمر»

آگاه باشید: آیین پاک از آن خداست، و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که: ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند.

و قبل از این آیه شریفه دستور به اخلاص هم داده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (۲) «الزمر»

ما [این] کتاب را به حقّ به سوی تو فرود آوردیم، پس خدا را در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص‌کننده‌ای عبادت کن.

و وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهایت می‌فرماید:

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (۱۱) «الزمر»

بگو: «من مأمورم که خدا را در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده‌ام بپرستم.»

وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) «الزمر»

«و مأمورم که نخستین مسلمانان باشم.»

البته باید توجه داشت که دین یک امور ذهنی و مفهومی و تئوریک نیست بلکه آن آئینی است که به آن باور داشته و به آن عمل می‌کنیم لذا هم این باورمند و عامل در باور و عملش و هم آن چیزی که به آن باورمندیم هر دو باید خالص باشد و خالص بودن هر دو را دین خالص گویند بنابراین دین از ما یُدان به فقط نیست بلکه متدین و ما یُدان به را در بر می‌گیرد.

این دین خالص مراتب دارد که اقلّ مراتب آن فطری است و هر انسانی از آن بهره‌مند است و در مواقع خاص ظهور می‌کند خصوصاً در خطرها و ترس‌ها

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) «العنكبوت»

و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، و [لی] چون به سوی خشکی رسانند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند.

- دین خالص شد عبادت و بندگی خالص نصیب انسان می‌شود آن‌گاه زمینه خالص شدن همه‌ی اعمال انسان فراهم می‌شود و تا جائی که باطناً و ظاهراً هیچ غیر خدا در او راه ندارد که در این حالت او مخلص است خالص شده است خودش خالص شده بنابراین هرچه از او صادر می‌شود خالصانه است. چنین انسانی

از بسیاری خطرات شیطانی مثل إغواء که مهم‌ترین خطر شیطانی است نجات یافته و از تیررس إغوی شیطان مصون است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) «ص»

[شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم،»

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) «ص»

«مگر آن بندگان پاکدل تو را.»

قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوِيَنِّي لِأَزِيَنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) «الحجر»

گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت.»

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) «الحجر»

«مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.»

کارهای شیطان یا نتیجه إغوا را هدف گرفته (إغوا یعنی هدف را گرفتن و انسان هدف را گم کند و یا به دنبال إضلال است و اضلال یعنی راه را گم کردن یا آلوده و غبارآلود کردن راه.

البته در اضلال و أمر به بدی‌ها استثنائی نشده چه این‌که شیطان از هیچ انسانی مأیوس نیست ولی در اغوا مأیوس است اما اگر هدف را نمی‌تواند بگیرد لااقل راه را منحرف کند و کجراهه درست کند که انسان تندتر حرکت کند و از صراط لذت نبرد.

– مسئله‌ی اخلاص آن‌قدر اهمیت دارد که بعضی از انبیاء را با اخلاص معرفی می‌کند یعنی رسالت رسول به جهت خالص شدن اوست:

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) «مریم»

و در این کتاب از موسی یاد کن، زیرا که او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود.

جالب این‌که نجات حضرت یوسف علیه‌السلام هم به جهت خلوص او بوده است.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلِصِينَ (۲۴) «یوسف»

و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد.
چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

- ویژگی های عمومی دیگری نیز برای مخلصین ذکر می فرماید که به ۳ ویژگی اشاره می کنیم:

۱- جزای بندگان مخلص بر محور عمل فقط نیست بلکه ذات آن ها و جوهره ی آنها باعث کمالات و
عنایت های ربوبی است:

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹)

و جز آنچه می کردید جزا نمی یابید.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰)

مگر بندگان پاکدل خدا.

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) «الصفات»

آنان روزی معین خواهند داشت.

۲- انذار سبب اتمام حجت و زمینه ساز عذاب است ولی برای عباد مخلص برکات دیگری گویا دارد یعنی
مخلصین کسانی هستند که از همه ی هشدارها بهره گرفته و از آن خطرها رهیده اند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳) «الصفات»

پس بین فرجام هشدار داده شدگان چگونه بود.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۷۴) «الصفات»

به استثنای بندگان پاکدل خدا.

۳- خداشناس هستند و اجازه توصیف حق تعالی دارند چون هیچ امر غیر خدائی در آنها نیست تا شناخت
او را آلوده کند هم دین آنها خالص و هم خود خالص هستند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) «الصفات»

خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۶۰) «الصفات»

به استثنای بندگان پاکدل خدا.

الإمام علی بن ابیطالب علیه السلام:

الاخلاص غاية الدين

الاخلاص عبادة المقرّبين

الاخلاص ملاك العبادة

الاخلاص أعلى الايمان

في الاخلاص يكون الخلاص

طوبى لمن أخلص لله عمله و علمه و حُبّه و بُغضه و أخذَه و تركَه و كلامه و صمته و فعله و قوله

«صعوبت و سختی اخلاص»

الإمام علی علیه السلام: تصغیه العمل أشدّ من العمل و تخلیص النیة عن الفساد أشدّ علی العاملین من طول

الجهاد.

الإمام الصادق علیه السلام: الابقاء علی العمل حتی یخلصَ أشدّ من العمل

«با اخلاص کیفیت عمل بالا می رود گرچه کمیّت آن بالا نباشد»

رسول الله صلّى الله عليه و آله: أخلص قلبك يكفك القليل من العمل

از غیر خدا نخواستن، مخلص کیست؟

جبرئیل - لما سئله النبی صلّى الله عليه و آله عن تفسیر الاخلاص -

المخلص الذي لا يسأل الناس شيئاً حتى يجد و اذا وجد رضی و اذا بقى عنده شيءٌ أعطاه فان من لم يسأل

المخلوق أقرّ الله بالعبوديّة و اذا وجد فرضی فهو عن الله راضٍ والله تبارك و تعالی عنه راضٍ،

و اذا أعطى الله جل جلاله فهو على حد الثقة برّه

نشانه‌ی عمل خالص

الامام الصادق عليه السلام: العملُ الخالصُ الذي لا تُريدُ أن يَحمدَكَ عليه أحدٌ أَلَّا اللهُ جل جلاله

آنچه موجب اخلاص می شود

الإمام على عليه السلام: سبب الاخلاصِ اليقين

عنه عليه السلام: ثمرة العلم اخلاصُ العمل

عنه عليه السلام: قِللَ الأمالَ تَخْلُصُ لَكَ

عنه عليه السلام: اصلَ الاخلاصِ اليأسُ ممّا في أيدي الناس

ثمره و آثار اخلاص

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لَهِ اللهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً أَلَّا جَرَّتْ يَنَابِيعُ الحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ

بنابراین آنچه موجب اخلاص است را می توان به چند امر طبق روایات خلاصه کرد.

۱- یقین ۲- علم و آگاهی ۳- کوتاه کردن آرزوهای دنیائی ۴- مایوس بودن از دارائیها و مُکنت مردم.

آداب

۱- آدب هو الهیئة الحسنه التي ینبغی أن یقع علیه الفعل المشروع إما فی الدین او عند العقلاء فی مجتمعهم

کآداب الدعاء و آداب ملاقاته الأصدقاء و ان شئت قلت: ظرافه العمل المیزان ج ۶ ص ۲۵۶.

بنابراین آدب در اموری معنی دارد که مشروع باشد ولی فعلی که از اساس مشروع نیست اطلاق آدب آن

فعل غیر مشروع معنی ندارد مثل ظلم بگوئیم آدب ظلم یا خیانت یا کذب همین طور آدب در اعمال زشت و

شنیع بی معناست.

از طرف دیگر آدب در افعال اختیاری مفهوم دارد که صور مختلفی داشته باشد تا بعضی از صور عمل، عمل

مؤدبانه (با آداب) باشد و بعضی از صور بدون آداب، مثل آدب خوردن در اسلام یا آدب نشستن در نماز.

از آنجائی که آداب همان صورت نیکوی افعال اختیاریه است و این نیکو بودن (خوب بودن رفتارها) به حسب اصل معنا که هماهنگ و موافق با هدف زندگی است و در اجتماعات مختلف بشری همه همین را دنبال می‌کنند ولی از حیث مصادیق متفاوتند.

چقدر فراوان است که بعضی از اعمال و افعال در جامعه‌ای جزء آداب است و حال آن‌که در قوم و جامعه‌ی دیگر چنین نیست. و یا حتی جزء اعمال شنیع و زشت است.

مثل آداب ملاقات مسلمین با همدیگر که با سلام شروع می‌شود و حال آن‌که در اقوام مختلف متفاوت است.

- آداب اخلاق نیست چه این‌که اخلاق همان ملکات نفسانیه است یعنی ملکاتی که راسخه‌ی در روح هستند و نفوس انسان به آن متصف است. و حال آن‌که آداب هیئت‌های نیکوی مختلفی هستند که اعمال صادره‌ی انسان به آن آراسته هستند و این دو با هم متفاوتند.

آداب برخاسته از اخلاق است و اخلاق از مقتضیات اجتماع است.

چه این‌که اگر اجتماعی نباشد اخلاقی و آدابی معنی ندارد. در مواجهه‌ی با دیگران (جامعه) است که اخلاق و آداب معنی می‌یابد.

بنابراین آداب الهی (آداب نبوت) همان هیئت توحید در عمل و فعل است. به عبارت دیگر صورت توحیدی عمل است.

بنابر آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که یک مبلغ دینی در مجموعه‌ی زندگی خود در هر فعلی باید آداب الهی را اولاً و آداب عرفیه را ثانیاً مد نظر بگیرد. البته آداب عرفیه هم به نگاه دقیق زیر مجموعه‌ی آداب الهیه است ولی در این‌جا برای روشن‌تر شدن بحث ما آن را جداگانه مطرح می‌کنیم. مراد از آداب الهی یعنی آن صورت‌هایی از عمل که شارع مقدس در آن ورود کرده و در سنت نبوی (ص) و سیره‌ی اهل‌البیت علیهم‌السلام برای ما روشن شده است.

مثل آداب عبادت (آداب نماز، آداب اعمال و اذکار در نماز یا آداب صیام، حج و دیگر مناسک عبادی)

یا آداب زندگی (اعم از پیرایش و آرایش ظاهری، پوشش، استحمام و راه رفتن، نشستن، خوابیدن، غذا خوردن، ازدواج و بچه‌داری تربیت فرزند، خانه‌داری و....) یابه تعبیر امروزی سبک زندگی یا آداب معاشرت (اعم از رفت و آمدها، نحوه احترام به دیگران، تواضع البته کیفیت تواضع، خرید و فروش، کار کردن آجیر شدن، آجیر گرفتن و دوست‌یابی و دوستی با دیگران و...) که البته سبک زندگی شامل این موارد هم میشود.

یک مبلغ در همه‌ی این موارد باید مزین به آداب الهیه باشد و با رفتار و عمل خود زیباترین نوع زندگی اسلامی را به دیگران ارائه دهد.

البته پر واضح است که غیر از مناسک به صورت خاص در بسیاری از موارد در عرف هم آدابی ملاحظه می‌شود که اگر یک مبلغ به آن آداب توجه نکند چه بسا موجبات تنفر مردم را فراهم کند.

مثل آداب عرفی در لباس، نحوه پیچیدن عمامه یا آداب پیرایش سر و صورت اندازه شارب و محاسن، نوع نگاه و حرکات بدن هنگام مواجهه با دیگران، لحن سخن و لهجه‌ی سخن، غذا خوردن، به دست گرفتن قاشق یا نحوه جویدن غذا، طولانی یا کوتاه بودن عبادات جمعی، منبر و سلوک اجتماعی، گفتن احکام و آداب اجتماعی و ملاحظه شأنیت و جایگاه سنی، شرکت در محافل و اجتماعات مردمی در چه محفلی موجب وهن و در چه محفلی موجب عزت و وقار است و مزاح و حدّ و اندازه و جایگاه هر مجلس و... همه و همه باید مدّ نظر یک مبلغ باشد.

الإمام علی علیه السلام: الأدب کمال الرجل

عنه علیه السلام: یا مؤمن انّ هذا العلم والأدب ثمنُ نفسک فاجتهدْ فی تعلّمهما فما یزیدُ فی علمک و أدبک یزیدُ فی ثمنک و قدرک

عنه علیه السلام: الأدب أحسن سجنیه (بهترین خوی)

عنه علیه السلام: خیر ما ورث الآباء الأبناء الأدب

معلوم می‌شود که ادب هم ژنتیک و وراثتی است و هم اساسش در تربیت خانوادگی است. حتی گاهی معرف واقعی انسان است که از طرفی خود یک حسب و نسب است و از طرفی معرف حسب و نسب .

عنه عليه السلام: حُسن الأدب أفضلُ نسب و أشرف سبب

عنه عليه السلام: عليك بالأدب فإنه زين الحسب

عنه عليه السلام: حُسن الأدب ينوب عن الحسب

البته آن چه گفته شد ظاهر امر است به این معنی که ما مصادیق و صورتهائی از آن را بیان می‌کنیم ولی واقع این است که ادب یک پیوستگی و هماهنگی با عقل دارد که قوت عقل به قوت ادب است. از همدیگر متأثرند.

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: حسن الأدب زينه العقل

الامام على عليه السلام: كل شيء يحتاج الى العقل والعقل يحتاج الى الأدب

عنه عليه السلام: الأدبُ في الانسان كشجرة أصلها العقل

الامام الحسن عليه السلام: لا أدب لمن لا عقل له

عقل پایه ادب است و هم با ادب عقل رشد می‌کند و کسی در عقل ورزی موفق‌تر است که با ادب‌تر باشد.

- در یک معیار کلی در آداب اجتماعی و معاشرتی می‌توان این حدیث شریف را سر لوحه‌ی کار قرار داد:

الامام على عليه السلام: كفاك أدباً لنفسك اجتناب ما تكرهه من غيرك

الامام الصادق عليه السلام: أدبني أبي عليه السلام بثلاث... قال لي: يا بُنيَّ مَنْ يَصْحَبَ صَاحِبَ السَّوِّءِ لَا يَسْلَمُ

و مَنْ لَا يُقَيِّدُ أَلْفَاظَهُ يَنْدَمُ

و مَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السَّوِّءِ يُتَّهَمُ

أفضل الأدب

الامام على عليه السلام: أفضل الأدب أن يقف الانسان عند حده و لا يتعدى قدره

عنه عليه السلام: ضبط النفس عند الرغب والرهب من أفضل الأدب

آنچه باعث می‌شود که انسان از اعتدال خارج شود و دچار افراط و تفریط در رفتار گردد و از میزان خارج شود شوق و رغبت و رهب و ترس است که کنترل نفس در این دو میدان بالاترین آداب است.

«حیا و عفت»

یکی از ویژگی‌های بایسته برای هر مؤمنی صفت حیا است البته حیا یک تناسب مستقیمی با عقل دارد چه این که حیا یعنی قبیح دانستن عملی و اجتناب از آن به جهت این که آن قباحت را شایسته‌ی خود نمی‌داند. انسانی که حیا ندارد در عقل او باید شک کرد. چه این که این حیا و شرم ممکن است برخاسته از جهل و نادانی هم باشد لذا شرم و حیا به دو قسم تقسیم شده که می‌توان تمایز بین آن دو را این دانست که حیای مثبت انسان را از فعل قبیح باز می‌دارد و حیای منفی انسان را از وظایف و تکالیفش باز می‌دارد.

رسول الله صلی الله علیه و آله: الحیاءُ حیاءان: حیاءُ عقل و حیاءُ حُمقِ

فحیاءُ العقل العلمُ و حیاءُ الحُمقِ الجهلُ

حیاء دو گونه است حیای ناشی از خرد و حیای برخاسته از نابخردی

حیای خرد خیز، دانش است و حیای نابخردانه جهل و نادانی.

آنچه در این گفتار مورد بحث است حیای برخاسته از خرد است و حیای جاهلانه و احمقانه باید از انسان دور شود ولی لازم است که کمی مورد دقت قرار گرفته تا در تشخیص آن دچار مشکل نشویم. آنچه وسیله‌ی تشخیص خوب و بد است عقل است. عقل اولین پایه تشخیص حُسن و قُبْح است و بعد از آن در تداوم این راه دین او را کمک می‌کند و به صورت تفصیل خوبی‌ها و بدی‌های فراوانی را به ما معرفی می‌کند چه این که دین علاوه بر پایه‌های اولی تشخیص حُسن و قبح که در نزد عقل است احاطه‌ای به باطن انسان و تداوم راه انسان بعد از مرگ و حقایق دیگری از عوالم بالاتر که همه برای انسان مهم است و آدمی در طول حرکت باید از آنها بگذرد و در جایگاه‌هایی ابدی مستقر شود لذا باید‌ها و نباید‌هایی فراتر از درک عقل برای انسان آورده است. لذا گاهی در حوزه تربیت انسان مثل خانواده و اجتماع انسانی اموری

خوب و بد ترسیم می‌شود که در خوب و بد بودن آن تردید است. بهترین معیار هماهنگی این بایسته‌ها و نبایسته‌ها چارچوب‌های عقلی و دینی است.

بنابراین هرگاه شرم و حیا در تضاد با بایدها و نبایدهای عقلی و دینی قرار گرفت می‌شود حیای حُمو چون کسی که چنین شرمی دارد یا عقل و تشخیص‌دهنده‌ی او راجل است یا نسبت به دین بی‌باور و یا ناآگاه که هر دو جهل، است. در روایات وارد می‌فرمایند که این حیا حتی مانع رزق می‌شود.

الامام علی علیه‌السلام: الحياء يمنعُ الرزقَ كمرؤئى مانع روزی است.

عنه علیه‌السلام: من استحیی من قول الحق فهو أحمق

کسی که از گفتن حق شرم کند احمق است.

أما حياء مثبت سبب و پایه‌ی رشد انسان به هر زیبایی است.

الامام علی علیه‌السلام: الحياء سبب الی کلِّ جمیلٍ شرم وسیله رسیدن به هر زیبایی و نیکی است.

به دیگر بیان می‌توان گفت که اساساً حیا انسان را از هر زشتی باز می‌دارد. برای زیبایی انسان همین بس که هرگونه زشتی از او دور شود.

الامام علی علیه‌السلام: الحياء یصدُّ عن فعلِ القبیحِ شرم مانع زشتکاری می‌شود.

همین‌طور زمینه‌ی هر خیری در انسان به حیا است.

عنه علیه‌السلام: الحياء مفتاح کلِّ الخیرِ شرم کلید همه خوبی‌هاست.

برای تقویت حیا باید در قوت عقل کوشید و عقل را به کار بست.

عنه علیه‌السلام: أعدل الناس أحياءم خردمندترین مردم با شرم‌ترین آنهاست.

نکته‌ی دیگری که باید مورد دقت قرار گیرد این است که حیا و شرم از چه کسی؟

آنچه از اخبار بر می‌آید این است که انسان یا به مرحله‌ای از درک معنوی رسیده و خود را در محضر حق تعالی می‌بیند و از این‌که در محضر او قبضی و زشتی از او سرزند شرم می‌کند و اگر چنین درکی نیست و یا دائماً چنین حالی ندارد از مردم شرم کند و این شرم از مردم هم نیکوست. ولی بهترین نوع حیا این است

که آدمی از خودش شرم کند. و شأ‌نیت و جایگاه خود را به گونه‌ای با کرامت ببیند که هرگونه زشتی و قباحت را نوعی دنائت و پستی شخصیت بداند و به آن آلوده نشود.

الامام علی علیه‌السلام: من لم یستحی من الناس لم یستحی من الله سبحانه

رسول الله صلی الله علیه و آله: استحی من الله استحياءک من صالحی جیرانک فان فیها زیاده الیقین

البته بهترین نوع حیا حیای از خود و حیای از حق تعالی است ولی برای رسیدن به این رتبه‌ی از حیا اول حیاء از مردم و بعد حیاء از ملائک خصوصاً ملکین رقیب و عتید را در روایات توصیه می‌فرماید:

عن رسول الله صلی الله علیه و آله: لیستحی أحدکم من مَلَکَیْهِ اللذینِ معه کما یستحی من رجُلینِ صالحین من جیرانه و هما معه باللیل و النهار

و زیباترین حیا حیای از حق تعالی در خلوتگاه‌ها است و این هم شامل مواضع خلوت می‌شود و هم درون فکر و خیال آدمی که انسان در سرائرش حیا داشته باشد که نه تنها هرگونه عمل نکند بلکه هرگونه خیالی را هم راه ندهد.

الامام کاظم علیه‌السلام: استحيوا من الله فی سرائرکم کما تستحيون من الناس فی علانیتکم

و بالأخره نهایت حیا و قلّه‌ی آن حیای از خود است.

الامام علی علیه‌السلام: غایه الحیاء أن یستحی المرء من نفسه

و بالآخره ثمره حیاء عفت است و...

البته یکی از ثمرات ارزشمند حیا عفت است که مهلکه‌ی شکم و شهوت جنسی از مهلکه‌های مهم و خطرناک در اُمت اسلامی است و عفت شکم و شهوت بر پایه‌ی حیا است. هرچه حیا کمتر بی‌عفتی در زندگی فردی و اجتماعی بیشتر.

الامام علی علیه‌السلام: سبب العفّة الحیاء

«العِفَّة»

یکی از صفات پسندیده‌ی خوبان عالم که دستور قرآنی و روائی بر آن داریم ویژگی عفت است. مؤمن عقیف است. اصل واژه عفت به معنی حالتی نفسانی است که موجب کنترل غلبه‌ی شهوات و تمایلات می‌شود. به تعبیر ساده به نیروی بازدارنده‌ی از غلبه شهوت عفت گویند.

و همان‌طور که شهوت در دو منصفه صدق عینی و اولی دارد و آن شکم و قوه جنسی است لذا نوعاً عفت در عفت شکم و شهوت جنسی به کار می‌رود چه این که در روایات و آیات هم چنین است.

و لَيْسَتَّعْفِيفِ الدِّينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْزِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۳۳) «النور»

و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند، باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند.

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ (۲۷۳) «البقره»

از شدت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد.

راغب اصفهانی می‌گوید که استعفاف یعنی طلب عفت لذا می‌توان بهره گرفت که از آیه شریفه چنین برمی‌آید که عفت ویژگی مطلوب است یعنی باید آن را طلبید و زمینه عفت را ایجاد کرد.

در دو آیه‌ی فوق یکی عفت از شهوات جنسی است و دیگر را می‌توان بر عفت شکم و مشتتهیات دیگر حمل کرد البته شاید آیه ۶ سوره نساء هم از جهاتی مناسب باشد.

وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ (۶) «النساء»

و آن کس که توانگر است باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری ورزد.

پر واضح است که با این تعبیرهای قرآنی می‌توان عفت را به کف نفس و صیانت نفس و حفظ شخصیت از افراط‌گری معنی کرد. که غالباً در شکم و شهوت ظهور می‌کند.

پیرامون عفت در روایات ماثوره ترغیب‌های فراوانی بر عفت آمده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله يحب الحي المتعفف و يبغض البذي السائل الملحف ملحف: سمج

بذی: بیهوده‌گوی بدزبان

خداوند شخص باحیای با مناعت طبع را دوست دارد و از درخواست‌کننده و قیح سمج نفرت دارد.

الامام علی علیه السلام: ما المجاهدُ الشهيدُ فی سبیل الله بأعظم أجرًا ممّن قدر فعفًا لكاد العفیفُ أن یكون ملكاً من الملائكهِ

کسی که در راه خدا جهاد کند و شهید شود اجرش بزرگتر از کسی نیست که بتواند گناه کند ولی عفت ورزد انسان پاکدامن نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا شود.

- عنه علیه السلام: العفافی یصون النفسَ و یزهدُها عن الدنیا

عفت، نفس را مصون می‌دارد و آن را از پستی‌ها دور نگه می‌دارد.

آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند دو نکته ضعف که زمینه‌ی جهنمی شدن مسلمان‌ها را فراهم می‌کند همین شکم و شهوت جنسی است که با نگاهی به تاریخ اسلام و حق‌کشی‌ها را مورد تحلیل قرار دهیم به همین می‌رسیم.

رسول الله (ص): أكثرُ ما تلجُ به أمتی النارَ الأجوفان: البطنُ والفرجُ

- در بحث خاستگاه عفت می‌توان چند نکته را گوشزد کرد.

- یکی تعقل از آنجائی که عفت برخاسته‌ی از حیا است لذا یک ربط وثیقی با عقل هم پیدا می‌کند چون یا قوه‌ی عاقله است که اعتدال در غرائز و خواهش‌ها ایجاد می‌شود و حقوق اعضا و انسان حفظ می‌شود.

الامام علی علیه السلام: من عقل عفاً می‌توان بهره گرفت که هرگونه بی‌عفتی و طغیان هوس‌ها ناشی از تعطیلی عقل است.

- نکته دیگر در بحث عفت که معمولاً در عفت جنسی کاربرد دارد و مهم است این است که انسان با بی‌عفتی پا را از حد و اندازه‌ی خود درازتر کرده و به حریم دیگران تجاوز می‌کند لذا کسی که ناموس او حدود و ثغور دارد و صیانت از کیان ناموسی برایش مهم است تجاوز به حدود دیگران را نمی‌پسندد.

الامام علی علیه السلام: قدر الرجل علی قدر همته... و عفته علی قدر غیرته

چه این که بی‌عفتی در جامعه به گونه‌ای است که بازگشت دارد یعنی به گونه‌ای به هتک حرمت همه‌ی نوامیس من جمله ناموس خود می‌انجامد:

الامام الصادق عليه السلام: عَفَّوا عن نساء الناس تَعِفًّا نساءكم

نسبت به زنان دیگران عَفَّت و رزید تا نسبت به زنان شما عَفَّت و رزید.

- یکی دیگر از پایه‌های مهم در عَفَّت نفس قانع بودن است مراد از قانع بودن یعنی نعمت‌های موجود را خوب ببیند و نفس را به آن وا داشتن و به داشته‌ها راضی بودن است. صحیح دیدن و خوب دیدن معمولاً منجر به رضایت می‌شود و رضایت نفس باعث می‌شود که حدود خود را رعایت کند.

الامام علی علیه السلام: الرضا بالكفاف يُؤدِّي الى العَفاف

از عجایب این صفت این است که برکات فراوانی از عَفَّت منشعب می‌شود گویا با عَفَّت بسیاری از قوای پسندیده‌ی درون آدمی شکوفا شده به فعلیت می‌رسد.

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: اما العَفاف: فَيَشَعْبُ منه الرضا والاستكانة والحظُّ والراحَةُ والتفَقُّدُ والخشوعُ والتذكُّرُ والتفكُّرُ والجودُ والسخاءُ، فهذا ما يشَعْبُ للعافل بعَفافه رَضِيَ اللهُ به و بقسمه

آنچه از عَفَّت منشعب می‌شود خشنودی است و خضوع و بهره‌مندی و آسایش و تفقُّد و فروتنی و تذکُّر و تفكُّر و بخشندگی و سخاوت این‌ها خصالی است که به سبب پارسایی خردمندی که از خدا و قسمت او خشنود است برایش حاصل می‌شود.

همه‌ی این عفت‌ورزی‌ها برای مؤمنین پسندیده و شایسته است ولی برای یک مبلغ دینی بایسته‌تر و شایسته‌تر است چه این که مبلغ دینی جایگاهی مقدس در نزد مردم دارد. مؤمنین در بسیاری از موارد او را مأمِن و پناهگاه می‌بینند چه اسرار و مسائل مهم زناشویی و ناموسی که با یک مبلغ و روحانی مطرح می‌شود و در تنگنای زندگی نیازمند ارشاد و هدایت هستند. احکام فقهی آنها و درمان نابسامانی‌های اخلاقی و مشورت‌خواهی‌ها در این راستا به روحانی و مبلغ دینی منتقل می‌شود که اگر مبلغ دینی تخطی کند و دچار خیانت و آلودگی شود چه ظلم بزرگی خواهد بود و چه انحراف بزرگی در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد؟ شاید گناه چنین انسانی به مراتب سنگین‌تر از گناه دیگرانی باشد که به این زشتی‌ها آلوده‌اند.

أعاذنا الله من شرور انفسنا و سيئات أعمالنا

یکی از صفات حق تعالی عزّت است و عزیز اسمی از أسماء حُسنای حق است.

خداوند در قرآن کریم خود را عزیز معرفی کرده و به مؤمنین هم هشدار داده که اگر به دنبال عزّت هستند، عزّت فقط در نزد اوست.

مراد از عزّت یعنی شکست‌ناپذیری. زمینی که کلنگ در آن کارگر نباشد می‌گویند ارض عزاز و این از تمنیّات انسان است که میل به تفوّق داشته و از شکست و به مغلوب شدن تنفّر دارد.

انسان‌ها برای فرار از شکست و تحصیل عزّت گاهی به جوانی و زور بازو و یا ثروت و مُکنت مادی و یا شهرت و مناصب سیاسی و اجتماعی پناه می‌برند و چون قدرت و غلبه و چیره شدن بر دیگران مطلوب اوست همواره در تلاش است که خود را به ارباب عزّت و دارندگان موقعیت‌ها و موفقیت‌های دنیائی نزدیک کند تا از عزّت دیگران سهمی بُرده و خود را در مقابل دیگران بیمه کند.

قرآن کریم به شدّت با این روحیه مخالفت کرده و مؤمنین را از افتادن به چنین مهلکه‌هائی برحذر می‌دارد و حقیقت برتری را پیش روی او می‌گشاید:

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹) «النساء»

همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می‌گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ [این خیالی خام است،] چرا که عزّت، همه از آن خداست.

مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (۱۰) «فاطر»

هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد. و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می‌کنند، عذابی سخت خواهند داشت، و نیرنگشان خود تباہ می‌گردد.

البته درک حقیقت عزّت و عزیز بستگی تام به فهم و درک از مقام انسانی و صفات عالی ایمانی دارد و کسانی که صد دله را یک دله نکرده و در هواها و خواهش‌های نفسانی و مطامع دنیائی غوطه‌ور هستند از درک این جایگاه عاجزند:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلِإِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) «المنافقون»

می‌گویند: «اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد.» و [لی] عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی‌دانند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: عزیز بغیرالله ذلیل عزیز شده به وسیله غیر خدا ذلیل است.

عنه عليه السلام: إعلم أنه لا عزّ لمن لا يتذللُ اللهُ ولا رفعة لمن لا يتواضعُ اللهُ

بدان که عزّت مند نیست کسی که در برابر خدا ذلیل نباشد و بلندی نیابد کسی که در برابر خدا افتادگی نکند.

پر واضح است که نفس سرکش آدمی گاهی با منیّت‌ها و تعصّب‌ها و هوس‌ها او را گول زده و گمان می‌کند

که زورگوئی و پرخاش‌گری و خُرد کردن دیگران از عزّت اوست و حال آن که دقیقاً مسئله برعکس است

بنگرید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه می‌فرماید:

لا عزّ كالحلم عزّتي چون بردباری نیست.

واقع هم همین است چون معنی عزّت یعنی شکست‌ناپذیری و این شکست‌ناپذیری اوّل در وجود و درون

آدمی عینیّت می‌یابد چه این که انسان اسیر عصبیّت و منیّت و دیگر ردائیل شکست‌خورده است گرچه در

ظاهر مُلک و مکنّتی هم داشته باشد.

الامام الصادق عليه السلام: العزّ أن تذلّ للحقّ إذا لزمك

عزّت آن است که هرگاه حق بر گردنت آمد در برابر آن خواری و فروتنی کنی لذا اطاعت حق و پیروی و

اطاعت والیان الهی عین عزّت است.

الامام زين العابدين عليه السلام: طاعة ولاة الأمر تمام العزّة

فرمان بردن از فرمانروایان (الهی) کمال عزت است.

موجبات عزت

۱- طاعت پروردگار اوحی الله الی داود علیه السلام: یا داود إني... وضعتُ العزّتی طاعتی و هم یطلبون فی

خِدمَةُ السُلطان فلا یجدونه

۲- نداشتن طمع به دارائی‌های دیگران

لقمان علیه السلام: لانه و هو یعظه - إن أردت أن تجمعَ عزَّ الدنیا فاقطعْ طمَعَكَ ممّا فی أیدی الناس فانّما بلغ

الأنبیاءُ والصدّیقون ما بلّغوا بقطع طمعهم

۳- تقوی: الامام علی علیه السلام لا عزّ أعزُّ من التقوی

۴- توجّه به بندگی حق و ربوبیت حق تعالی

الهی کفی لی عزّاً أن أكون لک عبداً و کفی بی فخراً أن تكون لی ربّاً

۵- انصاف با مردم

الامام علی علیه السلام: ألا إنّه من ینصیفُ الناسَ من نفسه لم یزده اللهُ ألاً عزّاً

بدانید که هر کس با مردم به انصاف رفتار کند خداوند جز به عزت او نیافزاید.

۶ - قناعت باعث عزت است.

عنه علیه السلام: إقنعْ تعیزاً قانع باش تا عزیز گردی

۷- یأس از دارائی‌های مردم

الامام الباقر علیه السلام: الیأس ممّا فی أیدی الناس عزٌّ للمؤمن فی دینه

چشم نداشتن به دست مردم موجب عزت دینی مؤمن است.

۸ - گذشت و بخشش به محروم‌کنندگان و صله با کسی که از او بریده

الامام الباقر علیه السلام: ثلاث لا یزیدُ اللهُ بهنَّ المرء المسلمَ ألاً عزّاً الصّفحُ ممّن ظلمه و إعطاءً من حرّمه

والصلّة لمن قطعته

الامام الصادق علیه السلام: ما من عبد کظم غیظاً الا زاده الله عزاً فی الدنيا والآخرة

۱۰- ملازم و همراه حق بودن

الامام العسکری علیه السلام: ما ترک الحق عزیزاً الا ذللاً و لا أخذ به ذلیل الا عزاً

هیچ عزتمندی حق را فرو نگذاشت الا این که به ذلت افتاد و هیچ ذلیل و ناتوانی حق را نگرفت مگر این که عزیز و نیرومند شد.

دوام عزت

۱- الامام الباقر علیه السلام: اطلب بقاء العز باماتة الطمع

۲- الامام الصادق علیه السلام: حشمة الانقباض ابقى للعز من انس التلاقی

تنهایی و دوری گزیدن از مردم عزت و احترام را بیشتر نگه می دارد تا دمخور شدن با آنان.

مرحوم ملا احمد نراقی قدس سره در کتاب ارزشمند معراج السعادة ص ۱۶۰ می فرماید که

ضعف نفس و سستی آن

علامت این صفت خبیثه عجز و زبونی و اضطرابست در وقت حدوث حادثه یا نزول بلیه و متزلزل شدن به هر چیزی اگرچه جزئی باشد و این صفتی است خبیث در دل و صاحب آن در نظرها خوار و بی مقدار و لازمه ی آن ذلت و عدم مهابت است و کناره جستن از کارهای بزرگ و امور عالییه و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر

صاحب این صفت از رسیدن به مراتب بلند و مناصب ارجمند محروم و مهجور و از بزرگی و عزت در هر دو عالم برکنار و دور است.

پیوسته قلب او مضطرب و لرزان و همیشه از حوادث دنیا خائف و ترسانست هر ساعت در تشویشی و غمی و هر لحظه در بیمی و آلمی است.

طبیعت او طبیعت کودکان و جبّلت او جبّلت زنانست. در اخبار وارد شده است که مؤمن از ذلّت نفس بریست.

حضرت صادق آل محمد علیهم السلام فرمودند: خداوند عالم بنده مؤمن را در هر کاری اختیار داد ولیکن مرخص ننموده او را که خود را ذلیل کند.

در مقابل ضعف نفس قوّت نفس است. در احادیث وارد است که مؤمن دارای صلابت و مهابت و عزّت است و همه‌ی این‌ها نوعی بزرگی نفس و قوّت دل است.

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: خداوند به مؤمن سه خصلت داده:

عزّت در دنیا و آخرت و ظفر در رستگاری دنیا و آخرت و مهابت در دل ظالمین و اهل معصیت.

پرواضح است که عزّت نفس ریشه در باور و عقل انسان دارد که هرچه باور به حق تعالی و معاد در او قوّت گیرد و هر اندازه قوّه عاقله‌ی انسان کارآمدتر باشد به همان نسبت ضعف نفس از او دور و عزّت نفس خواهد داشت.

«حسن خلق»

از جمله‌ی مهم‌ترین ویژگی‌های یک مبلغ دینی و عموماً برای هر مؤمنی حُسن خلق است. واضح است که مراد از حُسن خُلق یعنی رفتار و برخورد زیبا با مردم و این غیر از مسئله خَلقیات ذاتی و اکتسابی انسان‌ها در مسئله‌ی اخلاق اسلامی است. حُسن خلق یکی از ویژگی‌های انسان متخلّق به اخلاق اسلامی است. چه این‌که گاهی ممکن است فرد مؤمنی از بسیاری رذایل دوری کرده انسان مخلص، متواضع و... باشد ولی برخورد زیبا با دیگران نداشته باشد. تُرش خُلق باشد.

صورت گشاده، نگاه محبّت‌آمیز، مهرورزی با دیگران از شاخصه‌های حُسن خلق است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل‌البیت علیهم‌السلام به این صفت آراسته بودند. در مواجهه‌ی با پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌قدر برخورد زیبا بود که هر کس گمان می‌کرد محبوب‌ترین فرد نزد حضرت است و حضرت او را از همه بیشتر دوست داشته و گرامی می‌دارد.

در اهمیت حُسن خلق همین بس که حضرتش فرمودند:

الاسلام حُسن الخلق

حُسن الخلق نصف الدین

و اصلاً مؤمن گویا با حسن خلق شناخته می‌شود که سرلوحه‌ی نامه اعمال او حُسن خلق است:

الامام علی علیه‌السلام: عُنْوَانُ صَحِيفَةُ الْمُؤْمِنِ حَسَنُ خُلُقِهِ

یکی از برکات حُسن خلق و ثمره‌ی باطنی آن فوز به درجات بالای آخرتی است هرچند در عبادت ضعیف

باشد. گویا حُسن خلق جبران‌کننده‌ی کمی و کاستی عبادات است:

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ان العبد لَيُبْلَغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ وَ شَرَفَ الْمَنَازِلِ وَ إِنَّهُ

لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ

- و اما آن‌که حُسن خلق به چیست؟ به تعبیر دیگر چگونه رفتاری را حُسن خلق گویند. روشن است پایه‌ی

اصلی حُسن خلق بر اجتناب از محارم است و جلب حلال. یعنی هرگونه رفتاری که منجر به حرام شود و

در محدوده حلال دور نزنند از حُسن خلق خارج و سوء خلق خواهد بود.

در احادیث شریفه چند ویژگی برای حُسن خلق آمده است:

- الامام علی علیه‌السلام: حُسن الخلق فی ثلاث اجتناب المحارم و طلب الحلال والتوسُّع علی العیال

خوشرویی در سه چیز است: دوری کردن از کارهای حرام، طلب حلال و فراهم آوردن آسایش و رفاه برای

خانواده.

- الامام علی علیه‌السلام: ان بذل التَّحِيَّةِ مِنْ مَحَاسِنِ الْاِخْلَاقِ

سلام کردن از نیک‌خویی‌هاست.

- الامام الصادق علیه‌السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنْ حَدِّ حَسَنِ الْخُلُقِ:

تُلِينُ جَانِبَكَ وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنِ

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به پرسش از حدّ و معنای حسن خلق فرمودند:

حسن خلق این است که نرمخو و مهربان باشی، گفتارت پاکیزه و مؤدبانه باشد و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی.

بنابراین می‌توان گفت که حسن خلق یعنی با توجه به اجتناب از حرام‌ها و حرکت و سیر در دایره‌ی حلال‌ها ۱- برای عیال آسایش و رفاه فراهم کردن ۲- سلام کردن ۳- نرمخو و مهربان بودن ۴- گفتار پاکیزه و مؤدبانه داشتن ۵- خوشروئی در برخورد با برادران دینی، است.

در مقابل حُسن خلق سوء خُلق نیز موجبات جهنمی شدن را فراهم می‌کند.

رسول الله صلی الله علیه و آله: سوء الخلق ذنبٌ لا یُغْفَرُ

عنه صلی الله علیه و آله: ان العبد لیبلُغ من سوء خُلقه أسفل درکِ جهنم

همانا بنده به سبب بداخلاقی‌اش به پائین‌ترین درکات دوزخ سقوط می‌کند.

در بیان دیگری امام صادق علیه‌السلام چنین فرمودند:

انَّ سُوءَ الخُلُقِ لَیُفْسِدُ العَمَلَ کَمَا یُفْسِدُ الخَلُّ العَسَلَ

بدخوئی عمل را تباه می‌سازد همچنان‌که سرکه عسل را